مستند «معضل اجتماعی» روایتی خارق‌العاده از طراحان بزرگ شبکه‌های اجتماعی دارد

شورش آشپز علیه مخدر هوشمند

میلاد جلیل‌زاده
روزنامه‌نگار

تا به‌حال چندین فیلم سینمایی، تلویزیونی و مستند در انگلستان و آمریکا ساخته شده که درباره‌تاثیرات‌منفی و ویرانگر فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی بوده‌اند. حقیقت این است که چنین انتقاداتی عمدتا از سمت لیبرال‌ها هطرح می‌شود و اگر بخواهیم معادل‌ترفارسی‌ای‌که‌ما‌جیان‌چنین‌گفته‌ای را اسم ببریم، باید از جناح دموکرات اسم برده شود. قبل از انتخابات اساسا حضور دونالد ترامپ در انتخابات ریاست‌جمهوری آمریکا برای اولین‌بار، مطرح شود، با کاک اوباما اعلام کرده‌بود که استفاده‌از فیسبوک را برای فرزندانش ممنوع کرده است. دختر نوجوان اوباما از یک رابطه نامشروع و مخفیانه بارداز شد و ظاهرا این ارتباط از طریق فیسبوک برقرار شده‌بود. برای طبقه‌ای که خانواده اوباما اوباما به‌رغم سیاه‌پوست‌بودن‌شان، به‌دل‌ تعلق داشتند، چنین اتفاقی دون‌شل محسوب‌می‌شد. سپس هیلاری کلینتون هم به‌دلیل هک‌شدن محتوای ایمیل‌هایش، در انتخابات ریاست‌جمهوری‌دخیر سختی خورد. اما مشکل دموکرات‌ها با شبکه‌های اجتماعی صرفا چنین چیزهایی نبود؛ چه اینکه تولیتر چندوقت پیش حتی روی یکی از توئیت‌های دونالد ترامپ هم فیلتری گذاشت که احتمال دروغ بودن محتوای آن را به کاربران تذکر می‌داد. مشکل دموکرات‌ها و فضای مجازی چیز دیگری است. چیزی که می‌توان آن را در پروتند کمپرنج آلاتینیکا و ماجرای دخالت فیسبوک در انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۲۰۱۷ خلاصه‌کرد. در این‌باره مستندی هم ساخته شده است به نام «هک بزرگ» و یک فیلم تلویزیونی با نام «برگزیت» هم به این مساله اشاره‌می‌کند. شبکه‌های اجتماعی می‌توانند بنابر الگوریتم‌های هوشمندی که برای آنها طراحی شده؛ از روی کاربک‌ها، کامنت‌ها و حتی توقف‌شما برای مشاهده هر محتوایی در فضای مجازی، به این پی ببرند که چه مسله‌ای دارید و چه‌چیزهایی ممکن است توجه‌تان را جلب کند. حالا این چه‌امکانی دارد یا به گفته‌های‌ما‌جیان‌چه‌ربطی پیدا می‌کند؟ یک‌سری از گروه‌های اجتماعی که آدم‌ها در گروه‌ها در فضای مجازی جمع‌می‌شوند، گروه‌هایی‌هستند‌که‌ما‌گاهی‌خود‌را‌جمع‌بکر‌ برای همدیگر در کنکوری راتکیل می‌دهند و بنا به عرفی که طی قرن‌ها در جوامع مختلف بشری تکامل پیدا کرده هیچ‌کدام از بلندگوهای رسمی در اختیارشان نیست. اما فیسبوک می‌تواند مثلا با رصد گروه‌هایی در فضای مجازی که حول ایده «کروی نبودن زمین و مسطح بودن آن» شکل گرفته‌اند، تشخیص بدهد که چنین افرادی چه تعداد هستند، کجا هستند و با چه ایده‌هایی جذب می‌شوند. تنها با رصد چنین مواردی است که می‌تواند یک بسیج بزرگ اجتماعی برای کمپینی ایجاد کرد که می‌خواهد کسی مثل دونالد ترامپ را به کاخ سفید برساند. در آنگاستان هم بر گزیت به‌همین‌شیوه‌توانست‌در‌رفراندوم پیروز شود. در نبود جایگزینی مناسب برای فروگرایی بی‌جفار ایجر السیم، این فاشیسم‌بود که‌توانست‌به‌عنوان‌یک‌ایده‌جمع‌کن‌و‌از‌طریق‌بسیج‌کردن‌امیدها، در بخش‌های قابل‌توجهی از جهان به پیروزی برسد. ابزار فاشیست‌ها از مانماد تا فیرتیکا، شبکه‌های اجتماعی و به‌خصوص فیسبوک بود. کسانی که‌بدون‌تعارف اگر جامعه‌ای می‌خواهد پیشرفت کند و سامان باشد، باید صدایشان را از رسمیت بیندازد، با این بسیج مرگبار صاحب صدا شدند. آنهایی که اعتقاد دارند زمین گرد نیست، اعتقاد دارند ویروسی به نام کرونا وجود خارجی ندارد و همه‌چیز یک بازی و ساده‌ای است. اعتقاد رسمی به‌تبعیض نژادی دارند و چیزهایی از این دست؛ حالا اعتماد بنفس پیدا کرده‌اند که حرف بزنند. این مسائل باعث شده که لیبرال‌های سراسر جهان، به‌طور خاص دموکرات‌های آمریکا مستقلا صاحب وجدی فضای مجازی باشند. شاید گفته‌شود که بخش قابل‌توجهی از جهان امروز، دیگر تاب آنچه را توسط آمریکایی‌ها با عنوان «ملال سیاسی» خطاب می‌شود، ندارد؛ زورگویانه‌اش که مثلا همچنین‌بازی‌ها را هم توجیه می‌کند. منظور آمریکایی‌های عموما جمهوری‌خواه از عبارت ملال سیاسی، تقریبا همان لیبرال‌سم است. این انتقادات بی‌ثمر نیست؛ اما در نقطه مقابل دموکرات‌ها هم انتقاداتی از لیبرال‌ها را با همان جمهوری‌خواهان می‌کنند که‌اتفاقا هم قابل‌توجه‌اند. به‌عنوانی‌ان‌دو گروه، هرچند جایگزین مناسبی برای همدیگر نیستند، اما گاهی خود از همدیگر انتقادمی‌کنند و‌خوب‌خب‌هدف‌اواراداتی همدیگر را بهرخ‌می‌کشند.

سرک کشیدن از یک گسل بزرگ به محتویات جهان سرمایه‌داری

مستند «معضل اجتماعی» یکی از مهم‌ترین آثاری است که طی سال‌های اخیر درباره‌تاثیر منفی فضای مجازی ساخته شده است. جف اورلوفسکی که کارگردان این فیلم است، پیش از این هم به خاطر مستند «تعقیب بخی تحسین شده» بود و حالا هم فیلمی ساخته که اگرچه به دلیل کپسول شدن حجم عظیمی از اطلاعات و تحلیل‌ها در آن، دیدنش انرژی ذهنی زیادی می‌گیرد، اما بعید است کسی این فیلم را ببیند و در نگاهش به فضای مجازی، تردیدهای جدی‌ی‌خ‌بدهد. تعدادی از برنامه‌نویسان و کارمندان ارشد کمپانی‌هایی که صاحب اپ‌های مشهور مجازی هستند، در این مستند صحبت می‌کنند و درنهایت کار به جایی می‌رسد که حتی با یک دانش سیاسی اندک هم می‌شود فهمید که یکی از اهداف نهایی مستند، کوبیدن کسی است که در طول کار از او اسمی آورده نمی‌شود؛ یعنی دونالد ترامپ. اما با هوشیاری نسبت به نیت نهایی فیلم، می‌شود بابت نقدهایی که (حالا یا هر انگیزه‌ای) از طیف قرینه سیاسی‌اش می‌کند، ممنون بود؛ آن‌ور بسیار آموخت. فاشیسمی که فیلم هشدار می‌دهد یا ادامه این روند، یعنی مبارز نشدن فضای مجازی، می‌تواند در تمام دنیا گسترده شود، چیزی است که به هرحال حقیقت دارد. شاید ما جایگزینی که این منتقدان به‌دنبال آن هستند را هم نبینیم؛ ملال سیاسی و نسبیت‌انگاری محض و تنهایی انسان. درعین‌حال این فاشیسم هم هوشاک است. بی‌رحمانه‌نیست؛ بلکه‌حتی کاملا منطقی هم شده است؛ اما کم‌کم بسیار کسانی که فکر می‌کنند زمین گرد نیست، بهتر است حرف‌هایشان را پهلوی خودشان نگه دارند و امکان تاثیرگذاری مجازی که حول ایده «کروی نبودن زمین و مسطح بودن آن» شکل گرفته‌اند، تشخیص بدهد که چنین افرادی چه تعداد هستند، کجا هستند و با چه ایده‌هایی جذب می‌شوند. تنها با رصد چنین مواردی است که می‌شود دیک بسیج بزرگ اجتماعی برای کمپینی ایجاد کرد که می‌خواهد کسی مثل دونالد ترامپ را به کاخ سفید برساند. در آنگاستان هم بر گزیت به‌همین‌شیوه‌توانست‌در‌رفراندوم پیروز شود. در نبود جایگزینی مناسب برای فروگرایی بی‌جفار ایجر السیم، این فاشیسم‌بود که‌توانست‌به‌عنوان‌یک‌ایده‌جمع‌کن‌و‌از‌طریق‌بسیج‌کردن‌امیدها، در بخش‌های قابل‌توجهی از جهان به پیروزی برسد. ابزار فاشیست‌ها از مانماد تا فیرتیکا، شبکه‌های اجتماعی و به‌خصوص فیسبوک بود. کسانی که‌بدون‌تعارف اگر جامعه‌ای می‌خواهد پیشرفت کند و سامان باشد، باید صدایشان را از رسمیت بیندازد، با این بسیج مرگبار صاحب صدا شدند. آنهایی که اعتقاد دارند زمین گرد نیست، اعتقاد دارند ویروسی به نام کرونا وجود خارجی ندارد و همه‌چیز یک بازی و ساده‌ای است. اعتقاد رسمی به‌تبعیض نژادی دارند و چیزهایی از این دست؛ حالا اعتماد بنفس پیدا کرده‌اند که حرف بزنند. این مسائل باعث شده که لیبرال‌های سراسر جهان، به‌طور خاص دموکرات‌های آمریکا مستقلا صاحب وجدی فضای مجازی باشند. شاید گفته‌شود که‌بخش قابل‌توجهی از جهان امروز، دیگر تاب آنچه را توسط آمریکایی‌ها با عنوان «ملال سیاسی» خطاب می‌شود، ندارد؛ زورگویانه‌اش که مثلا همچنین‌بازی‌ها را هم توجیه می‌کند. منظور آمریکایی‌های عموما جمهوری‌خواه از عبارت ملال سیاسی، تقریبا همان لیبرالیسم است. این انتقادات بی‌ثمر نیست؛ اما در نقطه مقابل دموکرات‌ها هم انتقاداتی از لیبرال‌ها را با همان جمهوری‌خواهان می‌کنند که‌اتفاقا هم قابل‌توجه‌اند. به‌عنوانی‌ان‌دو گروه، هرچند جایگزین مناسبی برای همدیگر نیستند، اما گاهی خود از همدیگر انتقادمی‌کنند و‌خوب‌خب‌هدف‌اواراداتی همدیگر را بهرخ‌می‌کشند.

اورلوفسکی، جشنواره ساندنس و کمپانی نتفلیکس

جف اورلوفسکی یک مستند ساز آمریکایی است که پیش از این، در دوران دانشجویی اش که مصادف با حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ میلادی بود، به‌عنوان روزنامه‌نگار در نشریه دانشجویی اش مشغول به فعالیت‌هایی کرده بود و آن فعالیت‌ها کمپوینی به نام «تعقیب سپس در ۲۰۰۶ میلادی اولین مستندش را تهیه و کارگردانی کرد که نام‌اش «جغرافیا: از وب گرفته تا جنگل‌ها» بود. اورلوفسکی پس از آن، از بین دو عدد فیلم که در این فیلم مطرح شدند، یعنی فضای وب و محیط‌زیست، بیشتر سراغ موضوع دوم رفت تا اینکه فیلم اخیر دو سال ۲۰۲۰ هم به‌رغم اینکه همچنان با مساله محیط‌زیست ارتباط داشت، بیشتر درباره فضای وب بود. اویس از اولین فیلمش در سال ۲۰۰۷، مستند پرونده عجیب سلمان عبدالحق را ساخت که درباره شکنجه‌های سازمان سیا و فرار طراحان آن از مسئولیت قانونی بود. فیلمی به ظاهر ضد اعمال غیرانسانی و به‌وضوح ضد جمهوری خواهان. اتفاقا سال ۲۰۱۹ یک فیلم داستانی هم در این باره به نام «گوانتو» ساخت برنس و با بازی آدام درایور نمایش داده شد که نشان می‌داد چنین سوراخی کاملا مناسب ذائقه دموکرات‌ها در سال‌های منتهی به انتخابات ریاست‌جمهوری آمریکاست. بالاخره در سال ۲۰۱۲ نوبت به اولین مهم اورلوفسکی رسید؛ «تعقیب بخی» فیلمی که در سرزمین ایسلند فرسایش شدید و ناپدید شدن یخچال‌های عظیم باستانی را به تصویر می‌کشد. مستند «چه» در سال ۲۰۱۳، اثر کوچک و کم‌اهمیت او بود که پس از آن ساخته شد و دومین فیلم مهم اورلوفسکی با نام «تعقیب مرجان» در ۲۰۱۷ به نمایش درآمد. این فیلم درمورد تیمی از غواصان، دانشمندان و عکاسان سراسر جهان است که نامزد شدن صخره‌های مرجانی را مستند می‌کنند. اورلوفسکی تا پیش از «معضل اجتماعی» بیشتر به‌خاطر کارگردانی و تهیه‌کنندگی دو مستند «تعقیب بخی» و «تعقیب مرجان» که هر دو برنده جایزه اسی اف شدند، شناخته شده بود. او برای تعقیب مرجان موفق به دریافت جایزه فیلم منتخب‌خاطبان در جشنواره فیلم ساندنس ۲۰۱۷ شد. بالاخره در جشنواره ساندنس ۲۰۱۹ نوبت به مستند «معضل اجتماعی» و پس از آن قرارداد مجددی بین اورلوفسکی با کمپانی نتفلیکس رسید. دیویس کومب و ویکی کورتیس، همکاران جف اورلوفسکی در نگارش فیلمنامه این مستند بودند ولی این دو نفر هیچ یک نام و سابقه‌ای آشنا در سینمای مستند یا داستانی ندارند؛ اما اورلوفسکی را خیلی هم‌می‌شناختند. شاید همه متوجه‌شده باشند که بین کمپانی نتفلیکس و جشنواره فیلم ساندنس که بزرگ‌ترین جشنواره فیلم‌های مستقل در آمریکا محسوب می‌شود، رابطه‌ای قوی وجود دارد. از فیلم «پلنغم» که در اوج دوران خانه‌نشینی کرونا از یک‌سو و نارضایتی‌های عمده جهانی علیه نظام سرمایه‌داری از سوی دیگر، در مناسب‌ترین زمان از نتفلیکس پخش شد و تاثیر زیادی روی مخاطبانش در سراسر جهان گذاشت تا فیلم فرانسوی-ناناژها، که اخیرا از نتفلیکس منتشر شده‌بود‌ایل سو، استفاده‌ی‌بسیاری از کودکان حاشیه‌های فراوانی را به‌خصوص برای خود نتفلیکس ایجاد کرد، می‌شود آثار سینمایی مختلفی را پیدا کرد که‌نتفلیکس آنها را از جشنواره ساندنس بازاریابی کرده است. فیلم «تعقیب مرجان» که اثر مهم جف اورلوفسکی قبل از این بود هم توسط نتفلیکس در ساندنس خریداری شد و دوسال بعد، این کمپانی از همان جشنواره مستند دیگری را خریداری کرد که پدر معنوی «معضل اجتماعی» به‌حساب می‌آید یعنی «هک بزرگ». پس از حضور هک بزرگ در جشنواره ساندنس ۲۰۱۹، در زانویه ۲۰۲۰ میلادی، معضل اجتماعی در همین جشنواره به نمایش درآمد. غالبا به تقابل مراسم اسکار با سیاست‌های دونالد ترامپ توجه زیادی می‌شود؛ اما اگر خوب دقت کنیم، ساندنس هم در این زمینه بسیار فعال است. خیلی از آثاری که در جشنواره ساندنس به نمایش درمی‌آیند، از شعار زیبای این روزهاهایی مقابله با نظام سرمایه‌داری بهره‌برداری می‌کنند و این درحالی است که با نگاهی دقیق‌تر مشخص است تقریبا تمام آنها درون مایه‌های لیبرالیستی و متمایل یا موافق با منافع جناح دموکرات آمریکا را دارند. جف اورلوفسکی از مستندسازان محبوب ساندنس و کمپانی نتفلیکس است.

ساختار فیلم

معضل اجتماعی مستندی حدود ۱/۵ ساعته به کارگردانی جف اورلوفسکی (JeffOrlowski) است که در آن اطلاعات هدف‌دار دهندهٔ و تحلیل‌های افشاگرانه‌ای راجع به چیستی تجارت شبکه‌های اجتماعی والبته تاثیرات ویرانگر آنها ارائه می‌شود. محتوای کلی کار این هشدار آخرالزمانی است که جادوگران فناوری، شکل جدیدی از سرمایه‌داری را طراحی کرده‌اند و اکنون بشریت منبعی برای تغذیه ماشین‌ها شده است. هوش مصنوعی قدرتمند و پنهانی که وظیفه ربودن توجه ما را بر عهده دارد، عامل از بین رفتن هنجارهای اجتماعی به‌خطر افتادن حقیقت‌دوموکراسی و قرارگرفتن تمدن در مسیری برنامه‌ریزی‌شده به‌سوی خودنابختگی است. بخش‌هایی از این مستند به‌صورت داستانی و کاملا به سبک فیلم‌های خانوادگی آمریکا کارگردانی شده است. در این بخش‌ها، نوجوانی‌که‌در‌این‌فیلم‌هم‌حضور‌دارد، روایت‌می‌شود که پدر آن سفیدپوست و مادر آن سفیدپوست است؛ به‌همراه یک پسر و دختر بسیار جوان که پسر سفیدپوستی موطلایی و دختر سفیدپوستی شبیه به مردم خاورمیانه است و دختری کوچک‌تر هم در خانواده هست که ظاهری شرقی‌تر و شبیه به زن‌ویست‌ها دارد. ظاهرا این خانواده زنگی، قرار بوده نمادی از جامعه آمریکایی باشد؛ به‌طور کلی تر جامعه جهانی باشد. تاثیرات فضای مجازی روی افراد این خانواده، به‌عنوان توضیح و شاهد مثالی برای گفت‌وگوهای فیلم آمده‌اند. اما بخش اصلی‌تر فیلم از صحبت‌هایی تشکیل شده که کارشناسان فناوری اطلاعات درباره شبکه‌های مجازی می‌کنند. آنها تقریبا اکثرشان در کمپانی‌های بزرگی که آبهای مجازی را طراحی و عرضه کرده‌اند، مشغول به کار بوده‌اند یا هستند. تریستان هریس، آزا راسکین، جاستین روزنشتاین، شوشانا زووف، جارون لانیر، تیم کندال، راشید ارجاردنس، رنی دی‌رستا، آلیسکه، راجر مک نامی و گیوم سلست، این افراد هستند. مخاطب می‌تواند با جست‌وجوی هر کدام از این نام‌ها به سابقه آنها و مجموعه تئوری‌هایی که تا به‌حال ارائه کرده‌اند دسترسی پیدا کند. تریستان هریس که به‌عنوان وجدان سیلیکون‌ولی در آمریکا مشهور است، برینگ‌سترین چهره‌این مستند به‌حساب می‌آید. (سیلیکون‌ولی، جنوب شرقی سانفرانسیسکو در ایالت متحده آمریکا قرار دارد. شهرت این منطقه به‌دلیل قرار داشتن بسیاری از شرکت‌های مطرح انفورماتیک جهان در آن است.) او که خودش مخترع جیمیل چت بود، در سال ۲۰۱۳ گاهان متوجه‌تاثیرات اعتیادآور و سوء این فناوری‌ها شد و آن را در چند صفحه نوشت و به تعداد زیادی از همکارانش ایمیل کرد. اینها باعث انقلابی روحی بین افراد کمپانی در این کمپانی شد. این ایمیل که در کتاب مشهوری در زمینه فلسفه کامپیوتر منتشر کرده‌و خودش هم در فیلم معضل اجتماعی حضور دارد، به‌عنوان آگاهگران انقلابی گفتمانی ضد شبکه‌های مجازی شناخته می‌شوند، به ماجرای ایمیل بیدارگرانه تریستان هریس هم در این فیلم اشاره‌ای می‌شود. یک نکته جالب که از رهگذر توجه به این مستند می‌شود متوجه آن شد، وجود شاخه‌ای از دانش نظری به‌نام فلسفه کامپیوتر است. به‌نظر می‌رسد این‌بار یک‌نوع علم‌روان‌شناختی یا جامعه‌شناختی باشد، اما اولا بیشتر به جامعه‌شناسی نزدیک است‌و‌ثانیا‌ناگهانی‌فلسفی‌به موضوع دارد؛ چه اینکه در انتها حکم هم صادر می‌کند و برخلاف شیوه متداول علم‌مادی، موضوعی بی‌طرفانه و صرفا بررسی کننده‌ندارد‌اش‌را‌ترک‌می‌کند. فلسفه کامپیوتر را نباید با فلسفه هوش مصنوعی اشتباه گرفت. فلسفه هوش مصنوعی به‌سوالاتی از این دست پاسخ می‌دهد که «آیا یک ماشین هم می‌تواند به همان معنایی که انسان می‌تواند ذهن، حالات ذهنی و شعور داشته باشد، احساس کند که اوضاع چگونه است؟ آیا پیشرفت هوش مصنوعی، نهایتا می‌تواند به‌آگاهی ماشین‌ها منجر شود...». فلسفه کامپیوتر تقریبا زیرشاخه‌ای از فلسفه فناوری است که اولین‌بار در اواخر قرن نوزدهم اصطلاح آن توسط ارنست کاپ، فیلسوف و جغرافی‌دان آلمانی باب‌شد و‌پنج‌فیلسوف‌دیگر‌و‌قرارگرفتن‌تمدن در مسیری برنامه‌ریزی‌شده هرمن برنشتریت پرداختند؛ یعنی جان دیویی، مارتین هایدگر، هربرت مارکوزه، گیوتن آندرس و هانا آرنت. از گسترش دهندگان اصلی آن، جارون لانیر که در این فیلم هم حضور دارد، از چهره‌های مطرح در چنین دانشی است و هم او کوچدان سیلیکون‌ولی لقب گرفته، تقریبا در همین‌وادی حرکت می‌کند. ظاهرا نگاه فلسفی به‌موضوع فناوری برخلاف معمول این بار از جانب فلاسفه آغاز نشده و خود اهالی تکنولوژی در این زمینه پیشقدم شدند. به هرحال، فیلم غیر از آنچه کارشناسان می‌گویند، میان پرده‌هایی هم‌دارد که جملاتی مهم و طلایی را، فصل‌های مختلف گفت‌وگوها به مخاطب نشان می‌دهد. مثلا با الهام از خردشوم سوفوکل، این جمله در یکی از میان پرده‌ها درج می‌شود که «هیچ چیز بزرگی بدون نفرین و ارزندگی انسان‌ها نمی‌شود.» و یک جای فیلم گفته می‌شود: «وقتی برای کالایی پولی نمی‌پردازید (مثل استفاده از شبکه‌های اجتماعی) در حقیقت محصولی (که فروخته می‌شود) خودشما هستید» و جای دیگر این جمله نوشته می‌شود که «تنها در دو تجارت از عبارت «کاربر» برای مشتری‌ها استفاده می‌شود: تجارت مواد مخدر و شبکه‌های اجتماعی. فیلم چند جاز اعبارات بسیار پرطرفدار امروز هم‌برای ایجاد مقبولیت بیرون‌ها استفاده می‌کند. مثلا مجلاتی علیه سرمایه‌داری بیان می‌شوند و این فناوری‌ها و شیوه مسج بنر توسط آنها، به‌عنوان ابزار سرمایه‌داری مطرح شده‌اند. با اینکه شیوه هشدار دادن فیلم درباره فروپاشی بشر در صورت ادامه روندی که استفاده از فضای مجازی دارد، دقیقا به‌شیوه مستندهایی است که در درباره محیط‌زیست چنین هشدارهایی می‌دادند. اواخر فیلم این عبارت هم استفاده می‌شود که «وقتی نابودی محیط‌زیست به فضای مجازی ربط پیدا کند، واضح است که لیبرالیسم، مفهومی نیست که بتواندبین خودش و سرمایه‌داری دوگانگی ایجاد کند، اما در این راستا و تلاش است‌ا چراکه جهان امروز بشدت از این واژه و مفهوم آن نترفد‌ار. به هرحال، گذشته از هدف نهایی برای ساخت و توزیع این فیلم مستند، ارتباطی که‌شبیه به شیوه سرمایه‌داری و فضای مجازی وجود دارد و به آن اشاره می‌شود، چیزی است که حقیقت دارد. فیلم ریتم تندی دارد و اگر دسته کارهایی نیست که بشود با لیدادن چیزی تعلیق‌تر نمایش‌اش کرد؛ بلکه باید به صحنه نمایش محکوب شد. تا به حال چندین مستند درباره جنبه‌های مختلفی از تاثیرات منفی فضای مجازی بر روی زندگی انسان‌ها ساخته شده‌اند، اما هیچ‌کدام این قدر کلی به موضوع نگاه نکرده‌اند. در این فیلم روی ذات مساله بحث می‌شود و از این جهت است که خود مستند هم مثل کارشناسان حاضر در آن، رنگ‌وبوی فلسفه کامپیوتر پیدا می‌کند.

ادامه در صفحه ۱۳

ادامه از صفحه ۱۲

نمونه‌های مشابه مستند «معضل اجتماعی»

هک بزرگ/ کریم عامر و جیحان نجیم ۲۰۱۹

در مارس ۲۰۱۸، نیویورک‌تایمز و آبزرور گزارش دادند که شرکت کمبریج آنالیتیکا بدون اجازه، از اطلاعات شخصی آنلاینی که برای اهداف آکادمیک جمع‌آوری شده بوده، در کارزارهای سیاسی‌اش استفاده کرده است. این موضوع نخستین‌بار توسط کریستوفر وایلی، یکی از کارکنان پیشین این شرکت مطرح شد. بر این اساس اطلاعات شخصی بیش از ۸۷میلیون کاربر فیسبوک به شیوه‌ای نامناسب در اختیار شرکت مشاوره سیاسی کمبریج آنالیتیکا قرار گرفته است. استراتژیست‌ها و مدیران تبلیغاتی کسانی که دریافت کننده این اطلاعات بودند، توسط آنها توانستند بفهمند که مخاطبان خاموش جامعه چه چیزهایی را دوست دارند، سرخوردگی‌ها و حسرت‌هایشان چیست و در پس آن چهره کلیشه‌ای که جامعه به‌رو از آنها ساخته، چه حرف‌های ناگفته‌ای وجود دارد، هرکس چه مطالبی را بیشتر نگاه کرده، چه مطالبی را بیشتر پسندیده و چه چیزهایی را دنبال کرده است و این کار خودش به خوی‌شناسی مخاطبان کمک فراوانی کرد. در فیلم برگزیت هم به استفاده شدن چنین اطلاعاتی ازسوی راست‌های افراطی اشاره می‌شود. در قسمتی از این فیلم مدیر کمپین برگزیت، وقتی از خانه یکی از سفیدهای فقیر و سرخورده و افراطی بیرون می‌آید، وسط خیابان گوشش را نزدیک زمین روی در فاضلاب می‌گذارد و می‌گوید: «صدا، باید صدا را شنید.» او می‌خواهد صدای محذوفان و بی‌صدایان جامعه را بشنود و آنها را اهرمی علیه جماعت نخبه و صاحب‌منصب کشور کند. در آمریکا هم فیلم مستندی ساخته شده که به‌همین استفاده از اطلاعات کاربران توسط فضای مجازی اشاره می‌کند و درمورد کمپین ترامپ است. مستند سینمایی «هک بزرگ» به تهیه کنندگی و کارگردانی کریم عامر و جیحان نجیم در ۱۱۳ دقیقه، اولین‌بار اولیل سال ۲۰۱۹ میلادی در جشنواره ساندنس رونمایی شد و مدتی پس از رونمایی این فیلم، شبکه نتفلیکس برای پخش عمومی آن انتخاب شد. این مستند بر افشای اقدامات کمبریج آنالیتیکا در انتخابات ایالات‌متحده و مبارزات انتخاباتی برگزیت در سال ۲۰۱۶ تمرکز دارد. مستند هک بزرگ چیز چندان بیشتری از آنچه در گزارش‌های نیویورک‌تایمز و آبزرور آمده‌بود به‌ما نمی‌گوید، اما این مستند تلاش است برای رساندن این خبر به گوش کسانی که گزارش‌ها را خوانده‌اند و با تصویر، ارتباط بیشتری برقرار می‌کند. اما این مستند اگرچه مساله مهمی را طرح کرده، خیلی از جزئیات آن را خوب جا خالی می‌اندازد و به بعضی سوالات پاسخ کاملی نمی‌دهد. از یک‌طرف در مستند، معلوم نیست تاثیرگذاری به‌کارگیری این ادده‌ها روی موفقیت کمپین‌ها چه‌اندازه‌ای‌است‌و‌اراده‌ای‌چقدر باشد و از طرف دیگر مشخص نیست دانستن این مطالب، یعنی پژوهش مخفیانه تاثیر منفی‌شان چه‌اندازه‌است‌و‌آیا‌چه‌چیزهایی‌در‌ذهن‌مخاطبان‌ایجاد‌می‌کند‌و‌خاصیت‌اتهامی‌که به‌واسطه استفاده از اطلاعات متوجه ترامپ است، همین جمله خواهد بود که گفته‌اند به‌حرف‌های شنیده‌شده (یا به‌تعبیر مدافعانش، بی‌مهری‌دیده) اجتماع توجه کرده‌اند و معلوم نیست این چقدر در نظر مخاطبان به‌دنظر برسد. احتمالا تنها چیزی که مخاطبان را آزار بدهد، این باشد که به‌دانند هرلایک، کامنت یا هربار تماشا و مطالعه مطلبی از آنها در فضای مجازی ممکن است خیز آمارها به‌حساب بیاید و این آنها را روی کاربری‌شان در این فضاها حساس کند. مستند معضل اجتماعی که بعد از هک بزرگ ساخته شد، تلاش‌های زیادی مخفی نگه‌داشته‌اند. او همان توصیفی است که اگر از غالب ایرانی‌ها راجع به سیاست انگلیسی پرسیده شود، ارائه خواهند داد. بازیگری که برای ایفای نقش او انتخاب شده، یعنی بندیکت کامبریج، با چشم‌های عجیب و غیرصمیمی‌اش که لااقل برای مخاطبان شرقی و مثلا ایرانی‌ها دافعه بالایی دارد، کسی است که حضورش می‌تواند از لحاظ بصری آنچه را درون کامینگز وجود دارد به سطح بیاورد و عینی کند. دومینیک کامینگز مرد شماره یک برگزیت و رهبر کمپینی است که برای خروج انگلستان از اتحادیه اروپا به راه افتاد و درنهایت رفراندوم سال ۲۰۱۶ را با آرای ضعیف و شکننده‌ای برنده شد. کامینگز و همکارانش در این کمپین با استفاده از دیگرهراسی و اسلام‌هراسی عنوان می‌کردند اگر در اتحادیه اروپا بمانند و ترکیه هم به‌این اتحادیه بپیوندد، کشورشان با سیل مهاجران ترک‌تبار به انگلیس مواجه خواهد شد. به‌عبارتی کامینگز را می‌شود مغز متفکر فاشیسم در انگلستان امروز دانست.

کامینگز در اوایل فیلم، وقتی از پنجره محل مدیریت کمپین به بیرون نگاه می‌کند، می‌گوید پدرش در دکل نفت کار می‌کرد. میلیون‌ها سال موجوداتی با ناله‌ها و زجر فراوان زیر زمین تبدیل به نفت شده بودند و پدر او تنها کاری که باید می‌کرد، پیدا کردن نقطه و شکافتن زمین بود. دومینیک می‌گفت حالا او هم باید همین کار را کند؛ یعنی ناله‌های محذوفی که سال‌های سال انباشت شده رابشنود و مطالبات را تحریک کند. مخالفت با مهاجران، مخالفت با جهانی‌شدن و دغدغه‌های مختلفی از این دست، چیزهایی بودند که او کشف کرد تا تحریک‌شان کند. او در بین لمپن‌های جامعه، کسانی که هیچ‌جا محلی از اعراب نداشتند، این صداها را شنید و به‌صاحبان‌شان اعتماد به‌نفس داد تا بسیج شوند و برگزیت را پیروز کنند. اما وقتی این شعله‌ها تنوره گرفت، چنان دامنه‌ای پیدا کرد که از کنترل خارج بود. این را کریگ الیور، مدیر کمپین رقیب برگزیت هم به کامینگز می‌گوید. شناسایی این آوآهای خفته، با جاسوسی کمپین برگزیت توسط فیسبوک محقق شد. برای روان‌سنجی جامعه و بیدار کردن امیال طیف‌های خفته و ساکت آن، از الگوریتم‌های فیسبوک استفاده شد.

آینه سیاه/ ایپزود نوبت والدو/ برایان هیگینز ۲۰۱۳

اگر بخواهیم دنبال یکی از شگفت انگیزترین پیش‌بینی‌های هنر سینما نسبت به وقایع کلان سیاسی-اجتماعی دنیا بگردیم، به‌طور قطع ایپزود «نوبت والدو» در سریال تلویزیونی «آینه سیاه» می‌تواند در این جایگاه قرار بگیرد. «آینه سیاه» یکی از آنتولوژی‌های محبوب سال‌های اخیر است که به‌طور همزمان توجه نخبگان و مخاطبان عام را جلب کرده است. آنتولوژی به آن دسته از برنامه‌های رادیویی یا تلویزیونی گفته می‌شود که در هر فصل یا قسمت، از داستان و بازیگران متفاوتی استفاده می‌کنند. یعنی حادثه‌هایی مستقل که مضمون یا موضوع یکسانی دارند. اما اثر «آینه سیاه» هم تا حدود زیادی گویای خیلی از توصیفات درباره اوست.

دستوپیا یا پادآرمانشهر که ژانر این مجموعه است، جامعه‌ای خیالی در داستان‌های علمی- تخیلی را روایت می‌کند که در آن ویژگی‌های منفی، بر زیست بشر برتری و چیرگی کامل دارند. یک نوع آینده‌هراسی هم‌شدا گرفته در این نوع آثار وجود دارد. مجموعه آینه سیاه که کار ساخت آن از سال ۲۰۱۱ شروع شد، تا سال ۲۰۱۶ نوبت مالکیت شبکه ۴ انگلستان قرار داشت، اما از آن تاریخ به بعد نتفلیکس این مجموعه را خریداری کرد و به‌ساخت آن ادامه داد. قسمتی از سریال آینه سیاه که در اینجا به پیچ‌بینی حیرت‌انگیز واقع آینده اشاره می‌شود، وقتی ساخته شد که این مجموعه هنوز تحت مالکیت کسی درنیامده بود. جرالدی بروکر که خالق اصلی این مجموعه است، «نوبت والدو» را با الهام از یک برنامه کمدی تلویزیونی که خودش ساخته بود، نوشت. داستان نوبت والدو راجع به شخصی به نام جیمیسالتر (دانیل ریگبی) است یک کمپین شکست‌خورده که در اوج شلوغی تبلیغات انتخاباتی برای انتخاب نماینده مجلس، از طرف دوستش به یک برنامه دعوت می‌شود تا جای کاراکتری کارتونی به‌نام والدو صحبت کند. والدو یک خرس انیمیشنی مبتذل و آبی است که به بهانه فیلمبرداری برای یک برنامه تلویزیونی کودکانه، با چهره‌های عمومی مصاحبه می‌کند. شوخی‌های گستاخانه و پر از توهین والدو با سیاستمداران باعث شهرت و محبوبیت او در بین مردم می‌شود و صاحب کانال تلویزیونی را به این فکر می‌اندازد تا خود شخصیت والدو را به‌عنوان نماینده رسمی مردم وارد مجلس کند. این درحالی است که هنوز خود جیمی بر سر تصاویر و انتخابی سخت برای آینده قرار گرفته است. جیمی تمایلی به ادامه کار والدو ندارد، اما این کار را بعد از اینکه جک تهدی